

## هلال شیعی؛ فرصت‌ها و تهدیدها برای جمهوری اسلامی ایران، اعراب و آمریکا

دکتر امیرمحمد حاجی‌یوسفی\*

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۰۸/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۷/۱۰/۰۹

### چکیده

پاییز ۱۳۸۳ زمانی که از یک سو، بحران هسته‌ای ایران به اوج خود رسیده و از سوی دیگر، عراق به سمت جنگ داخلی شتاب گرفته بود، ملک عبدالله دوم - پادشاه اردن - ادعا کرد: نتیجه اصلی جنگ در عراق، شکل‌گیری یک «هلال شیعی» تحت سلطه ایران بوده است. چند ماه بعد در سپتامبر سال ۲۰۰۵ میلادی، وزیر خارجه عربستان سعودی در سفر به آمریکا از نگرانی دولت متبوعش در مورد آن چیزی که وی آن را «تحویل عراق به ایران» در نتیجه حمله آمریکا به این کشور نامید، سخن راند. سپس در ماه آوریل ۲۰۰۶ میلادی، رئیس‌جمهور مصر در مصاحبه با شبکه العربیه، ضمن این ادعا که بیشتر شیعیان ساکن کشورهای عربی به ایران وفادارترند تا کشور خود، مدعی شد شیعیان عراق تحت نفوذ ایران قرار دارند. این مقاله ضمن بررسی ادعاهای مربوط به شکل‌گیری هلال شیعی، به دنبال پاسخ به این «پرسش» اصلی است که ایده و مفهوم هلال شیعی چه فرصت‌ها و تهدیدهایی برای ایران، اعراب و آمریکا ایجاد کرده است؟ «فرضیه» مقاله این است که ایده شکل‌گیری هلال شیعی، یک برای ایران، امکان موازنه قدرت آمریکا در خاورمیانه و تضعیف تهدید آن همراه با زمینه‌های تبدیل این کشور به قدرت برتر منطقه را فراهم می‌سازد، هرچند می‌تواند درگیری درون اسلامی که بر خلاف دیدگاه پان‌اسلامیسم ایران است، را تشدید نماید. دو برای کشورهای عربی، امکان جلوگیری از قدرت‌گیری ایران همراه با جلب توجه آمریکا به تهدید ایران به جای مشکلات داخلی این کشورها را فراهم می‌سازد، هرچند می‌تواند موجب بی‌ثباتی منطقه‌ای از یک سو و تقویت اسرائیل از سوی دیگر و در نتیجه تضعیف هر چه بیشتر جهان عرب گردد، و سه. برای آمریکا، تشدید فشار بر ایران و امکان تغییر رژیم در این کشور که هدف اصلی آمریکاست را تسهیل می‌کند، هر چند می‌تواند موجب بی‌ثباتی منطقه به صورتی کنترل‌ناپذیر از یک سو و تشدید مقاومت اسلامی در مقابل آمریکا و اسرائیل از سوی دیگر، گردد.

### واژگان کلیدی

شکاف مذهبی، هلال شیعی، تهدیدها و فرصت‌ها، خاورمیانه، ایران، کشورهای عربی، ایالات متحده آمریکا

\* دانشیار روابط بین‌الملل دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی دانشگاه شهید بهشتی am\_yousefi@sbu.ac.ir

## مقدمه

اختلاف میان شیعه و سنی - دو مذهب عمده در اسلام - ریشه تاریخی دارد و عمدتاً بر سر مسئله جانشینی واقعی پیامبر حضرت محمد (ص) و چيستی اسلام واقعی است. شیعه معتقد به جانشینی اهل بیت (ع) و اهل سنت معتقد به جانشینی خلفای چهارگانه یعنی ابوبکر، عمر، عثمان و علی (ع) است. شکاف درون اسلام میان شیعه و سنی واقعیتی ایده‌ای و اعتقادی بوده که همچنان ادامه دارد. این شکاف ایده‌ای، در طول تاریخ مورد سوءاستفاده حکام و سیاست‌مداران قرار گرفته و با شکاف‌های دیگر مانند شکاف‌های ملی، قومی، زبانی، و حتی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ترکیب شده است. در همین راستا، بعد از اشغال عراق در سال ۲۰۰۳ میلادی، برخی سران عرب شکاف ایده‌ای میان شیعه و سنی را به شکاف ژئوپلیتیک ارتقا داده و معتقد به شکل‌گیری ژئوپلیتیک شیعه در تقابل با دنیای سنی (ژئوپلیتیک سنی) شدند و چنین ادعا کردند که جمهوری اسلامی ایران به عنوان قوی‌ترین کشور شیعی به دنبال استفاده از خیزش شیعه در منطقه در راستای پیشبرد اهداف و منافع ملی خود است. مطابق این دیدگاه که عمدتاً توسط سران و سیاست‌گذاران عرب مطرح شده، احیای شیعه نویددهنده شکل‌گیری یک خاورمیانه جدید حول شکاف مذهبی شیعه و سنی است.

این مقاله ضمن بررسی ادعاهای مربوط به شکل‌گیری هلال شیعی، به دنبال پاسخ به این «پرسش» اصلی است که ایده و مفهوم هلال شیعی چه فرصت‌ها و تهدیدهایی برای جمهوری اسلامی ایران، کشورهای عربی و آمریکا ایجاد کرده است؟ «فرضیه» مقاله این است که ایده شکل‌گیری هلال شیعی، یک. برای ایران، امکان موازنه قدرت آمریکا در خاورمیانه و تضعیف تهدید آن همراه با زمینه‌های تبدیل این کشور به قدرت برتر منطقه را فراهم می‌سازد، هرچند می‌تواند درگیری درون‌اسلامی را که برخلاف دیدگاه پان‌اسلامیسم جمهوری اسلامی ایران است، تشدید کند؛ دو. برای کشورهای عربی، امکان جلوگیری از قدرت‌گیری ایران همراه با جلب توجه آمریکا به سمت تهدید ایران به جای مشکلات داخلی کشورهای عربی را فراهم می‌سازد، هرچند می‌تواند موجب بی‌ثباتی منطقه‌ای از یک سو، و تقویت اسرائیل از سوی دیگر و در نتیجه، تضعیف هرچه بیشتر جهان عرب گردد، و سه. برای آمریکا، تشدید فشار بر

ایران و امکان تغییر رژیم را در این کشور - هدف اصلی آمریکا- تسهیل می‌کند، هرچند می‌تواند موجب بی‌ثباتی منطقه به صورتی کنترل‌ناپذیر از یک سو، و تشدید مقاومت اسلامی در مقابل آمریکا و اسرائیل از سوی دیگر گردد.

ابتدا، ادعاهای مربوط به شکل‌گیری هلال شیعی بررسی می‌شود. سپس، دیدگاه ایران در مورد شکل‌گیری هلال شیعی و فرصت‌ها و تهدیدهای متصور از آن، و تصور تهدید کشورهای عربی از هلال شیعی تبیین می‌گردد. دیدگاه آمریکا در مورد هلال شیعی و تصور تهدید و فرصت این کشور در ادامه بررسی می‌شود. نتیجه‌گیری به ترسیم آینده منطقه خاورمیانه با توجه به خیزش شیعه می‌پردازد.

#### ۱. هلال شیعی؛ واقعیت یا روایا؟

در این بخش به‌اختصار ایده هلال شیعی، و سپس، واقعی یا غیرواقعی بودن آن بررسی می‌شود. از میان بیش از ۱/۳ میلیارد مسلمان، حدود ۱۵۰ میلیون را - یعنی حدوداً ۱۵ درصد- شیعیان تشکیل می‌دهند. شیعیان در کشورهای ایران، آذربایجان، عراق، بحرین و لبنان (بزرگ‌ترین اقلیت)، اکثریت را دارند. در کشور پاکستان نزدیک به ۳۵ میلیون شیعه و در هندوستان نزدیک به ۲۵ میلیون شیعه زندگی می‌کنند که بزرگ‌ترین جمعیت شیعه در منطقه بعد از ایران می‌باشند (Escobar, 2007, p.192 and Nasr, 2006, p.59). همچنین، شیعیان بر مناطق نفتی خاورمیانه که ۷۵ درصد ذخایر نفتی جهان را شامل می‌شود، تسلط دارند (www.zerotime.org/27/3/1385). جمعیت شیعه در کشورهای مختلف به‌ویژه کشورهای عربی، تحت ستم قرار دارند و از حقوق اولیه سیاسی و اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی برخوردار نیستند؛ برای نمونه، شیعیان عراق به‌رغم اکثریت جمعیتی تا قبل از سرنگونی صدام در سال ۲۰۰۳، تحت سلطه حکومت سنی مذهب قرار داشتند. یا شیعیان در عربستان سعودی از اجرای آزاد مراسم خاص خود مانند عزاداری روز عاشورا محروم می‌باشند. همچنین، شیعیان در کشور کوچک بحرین به‌رغم اینکه ۷۵ درصد جمعیت آن را تشکیل می‌دهند، تحت سلطه دولت سنی قرار دارند (Fuller & Franck, 1999).

انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷/۱۹۷۹م. مهم‌ترین جرقه آغاز خیزش و تقویت شیعه را به وجود آورد و شیعیان در کشورهای مختلف منطقه، آن را نقطه امید و ایران را مأمی برای خود تصور کردند. هرچند مسلمانان اعم از شیعه و سنی به انقلاب اسلامی ایران دل بستند و آن را تجسم آمال خود یافتند، شیعیان دلبستگی خاصی به آن پیدا کردند. از این رو، یکی از مهم‌ترین انگیزه‌های مخالفت با انقلاب اسلامی به‌ویژه در کشورهای عربی، نگرانی از خیزش شیعیان منطقه برای دستیابی به حقوق انسانی خود و در نتیجه، بی‌ثباتی این حکومت‌ها بود. اشغال عراق و شکل‌گیری حکومت با اکثریت شیعه در انتخابات سال ۲۰۰۵، مسئله قدرت‌گیری شیعه را مجدداً مطرح کرد و موجب نگرانی در جهان عرب شد. این بار تفاوت در این بود که برای اولین بار در جهان عرب سنی، یک دولت عربی شیعه شکل می‌گرفت. عراق به عنوان یکی از قدرت‌های عمده عربی و یکی از پرچم‌داران ناسیونالیسم عربی پس از سرنگونی صدام، تحت کنترل دولتی قرار گرفت که بر اساس ضوابط دمکراتیک توسط اکثریت شیعیان، اداره می‌شود. قابل توجه است که هرچند شیعیان در مقایسه با جمعیت مسلمانان جهان اقلیت ۱۵ درصدی را تشکیل می‌دهند، اما در مقایسه با جمعیت مسلمان کشورهای عربی خاورمیانه این گونه نیست. بر اساس آمار سال ۲۰۰۷ میلادی، مجموع جمعیت کشورهای عربی خاورمیانه عضو اتحادیه عرب ۳۱۴ میلیون و جیبوتی با پانصد هزار به ترتیب پر و کم جمعیت‌ترین کشورهای عربی هستند (CIA: The World Factbook, 2008). بر اساس یک تخمین در سال ۲۰۰۶، از مجموع کشورهای خاورمیانه (کشورهای عربی همراه با ایران)<sup>۱</sup> که در آن‌ها هم شیعه و هم سنی وجود دارد، اهل سنت و شیعه به ترتیب ۶۲/۵ و ۳۷/۵ درصد کل جمعیت را شامل می‌شوند (Obaid, 2006). در صورتی که جمعیت مصر از این محاسبه خارج شود، جمعیت شیعه و سنی در این کشورها به ترتیب ۴۷/۵ و ۵۲/۵ درصد کل جمعیت را شامل می‌شود. این امر موجب نگرانی تندروهای سنی شده است. همان‌گونه که فؤاد عجمی به نقل از یک شهروند کویتی می‌گوید: «اگر جمعیت مصر را از دنیای عرب خارج کنیم...، دیگر اکثریت سنی در دنیای عرب وجود نخواهد داشت» (Walker, 2006).

این مسئله مورد توجه بسیاری از سیاست‌گذاران از یک سو و اندیشمندان از سوی دیگر قرار گرفت. در واقع، دو ادعا به‌طور همزمان مطرح شد: نخست، قدرت‌گیری شیعه در منطقه منجر به شکل‌گیری یک بلوک شیعی شده است و دوم، این بلوک شیعی توسط تهران هدایت خواهد شد (Walker, 2006). در اواخر سال ۲۰۰۴ زمانی که از یک سو، بحران هسته‌ای ایران به اوج خود رسیده بود و از سوی دیگر، عراق به سمت جنگ داخلی شتاب گرفته بود، ملک عبدالله دوم - پادشاه اردن - ادعا کرد نتیجه اصلی جنگ در عراق، شکل‌گیری یک هلال شیعی تحت سلطه ایران بوده است. از دید او: «اگر احزاب یا سیاست‌مداران طرفدار ایران بر دولت جدید عراق مسلط شوند، یک هلال جدید شامل جنبش‌ها یا حکومت‌های مسلط شیعه از ایران تا عراق، سوریه و لبنان ظاهر خواهد شد که موجب برهم زدن موازنه قوای موجود میان شیعه و سنی شده و چالش جدیدی برای منافع آمریکا و متحدانش خواهد بود... برنامه‌ریزان استراتژیک در دنیا باید در مورد این احتمال، آگاهی داشته باشند» (Wright and Baker, 2004). چند ماه بعد در سپتامبر ۲۰۰۵، وزیر خارجه عربستان سعودی در سفر به آمریکا از نگرانی دولت متبوعش در مورد آن چیزی که وی آن را «تحویل عراق به ایران» در نتیجه حمله آمریکا به این کشور نامید، سخن راند (Ehteshami & Zweiri, 2007, p.133)؛ سپس، در ماه آوریل ۲۰۰۶، رییس جمهور مصر در مصاحبه با شبکه العربیه، ضمن این ادعا که اکثریت شیعیان ساکن کشورهای عربی به ایران وفادارترند تا کشور خود، گفت: «ایران بر شیعیان عراق که ۶۵ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند، نفوذ دارد» (Al-Jazeera News, April 12, 2006). نواف عبید - مشاور امنیتی ملک عبدالله پادشاه عربستان سعودی - در مقاله‌ای که در نوامبر ۲۰۰۶ در واشینگتن‌پست منتشر شد، از ضرورت اجتناب‌ناپذیر «مداخله گسترده عربستان سعودی» در عراق در صورت تجزیه این کشور، در راستای حمایت از برادران اهل سنت، نام برد (Obaid, 2006b).

افزون بر سیاست‌مداران کشورهای عربی، برخی مقامات دولت عراق نیز از به‌اصطلاح مداخله گسترده ایران در عراق ابراز نگرانی کردند، هرچند از هلال شیعی یا احیای شیعه سخنی مستقیم به میان نیاوردند؛ برای نمونه، غازی یاور - رییس جمهور موقت عراق - در مصاحبه‌ای با واشینگتن‌پست در سال ۲۰۰۴ گفت: «متأسفانه گذشت

زمان و وضعیت کنونی نشان داده که بی‌تردید جمهوری اسلامی ایران به‌صورت آشکار در امور ما از طریق اهدای پول، فعالیت‌های گسترده اطلاعاتی و تقریباً روزانه در امور بیشتر استان‌های عراق به‌ویژه در جنوب شرقی کشور، مداخله می‌کند» (Wright & Baker, 2004). فلاح حسن النقیب - وزیر کشور سابق عراق - در اواسط ژولای ۲۰۰۴ مدعی شد ایران در امور عراق مداخله می‌کند. وی در مصاحبه‌ای با روزنامه شرق‌الاوسط گفت: «مداخله و نفوذ ایران در عراق گسترش یافته و تهران به برخی گروه‌های شورشی کمک می‌کند و بی‌شک، در حمله به مردم عراق دست دارد» (Asharq al-Awsat, November 29, 2005). وزیر دفاع وقت عراق - حازم شعلان - نیز ایران را متهم به مداخله در عراق کرد. وی در اوت همان سال در مصاحبه با شبکه العربیه مدعی شد ایران دشمن شماره یک عراق است و گفت: «سلاح‌های ساخت ایران در دست شورشیان و مجرمان عراقی در نجف یافت شده است» (Ehteshami & Zweiri, 2007, p.134, ft. 61). شعلان چند ماه بعد (در ۳۱ دسامبر ۲۰۰۴) مجدداً اتهامات خود در مورد ایران را تکرار کرد و مدعی شد: «من اطلاعات موثقی در مورد مداخله دو کشور ایران و سوریه در عراق دارم» (www.iranfocus.com). پس از وی، ایاد علاوی - نخست وزیر موقت عراق - در تلویزیون این کشور، حرف‌های شعلان را البته بدون نام بردن از ایران، تکرار کرد و مدعی شد «کشورهایی هستند که افرادی را که در فعالیت‌های مخرب بر ضد مردم عراق شرکت دارند، پناه می‌دهند» (www.iranfocus.com/31 December 2004). اخیراً نیز موفق الربیعی - مشاور امنیت ملی دولت عراق - مدعی شد که ایران هم از «جیش المهدی» و هم از «القاعده» برای اجرای سیاست پیچیده خود بهره می‌برد و هدفش این است که یک حکومت شیعی فرقه‌ای تابع ایران در عراق حاکم شود. وی ادعا کرد در گذشته سلاح‌های زیادی توسط ایران به شبه‌نظامیان منتقل می‌شد که هم‌اکنون به حداقل رسیده است (سایت خبری تابناک، ۱۳۸۷/۲/۴). هرچند مقامات دولت نوری المالکی این صحبت‌ها را رد کرده و آن را دیدگاه دولت عراق ندانستند، در هر حال، نشان‌دهنده این واقعیت است که در عراق نسبت به سیاست‌های دولت ایران، تردید و بعضاً نگرانی وجود دارد (سایت خبری تابناک، ۱۳۸۷/۲/۱۰).

اندیشمندان و محققان نیز در تفسیر تبعات اشغال عراق در سال ۲۰۰۳ توسط نیروهای آمریکایی از پدیده قدرت‌گیری شیعیان نام برده و برای توصیف این پدیده از مفاهیمی چون احیای شیعه،<sup>۲</sup> خیزش شیعه،<sup>۳</sup> محور شیعه،<sup>۴</sup> پان‌شیعیسم،<sup>۵</sup> بین‌الملل شیعه،<sup>۶</sup> رنسانس شیعه،<sup>۷</sup> بلوک شیعه،<sup>۸</sup> امپراطوری شیعه،<sup>۹</sup> شیعیستان،<sup>۱۰</sup> و بیداری شیعه،<sup>۱۱</sup> استفاده کرده‌اند. البته، هشدار نسبت به شیعه از قبل وجود داشته و عمدتاً سنی‌های وهابی عربستان به این امر دامن زده‌اند؛ برای نمونه، صفر الحوالی - یکی از علمای وهابی عربستان سعودی - در سال ۱۹۹۱م. و پس از قیام شیعیان جنوب عراق، نسبت به شکل‌گیری یک «قوس رافضی»<sup>۱۲</sup> (شامل شیعیان افغانستان، پاکستان، ایران، عراق، علوی‌های ترکیه و سوریه، و شیعیان لبنان) که منظور همان شیعی است، هشدار داده بود (Sefr al-Hawali, 1991). همان‌گونه که یمانی می‌گوید، نگرانی وهابی‌های عربستان از تشیع، مسئله‌ای عقیدتی است و معتقدند نیروی شیعه می‌تواند بر شیعیان خلیج فارس به‌ویژه شیعیان عربستان نفوذ کرده و در نتیجه، شیعه‌گری موجب تهدید موقعیت اهل سنت گردد (Yamani, 2008, p.151). البته، این مسئله عمدتاً جنبه عقیدتی و مذهبی داشت و جنبه سیاسی و ژئوپلیتیک آن پس از اشغال عراق در سال ۲۰۰۳م. مطرح گردید.

ولی نصر، ابتدا در یک مقاله و سپس، در کتابی با عنوان «احیای شیعه» به مسئله خیزش شیعه در منطقه و عواقب آن برای آمریکا، توجه کرد. از دید او «مفاهیم و مقوله‌هایی مانند مدرنیته، مردم‌سالاری، بنیادگرایی، ملی‌گرایی سکولار و غیره که اغلب در تبیین مسائل خاورمیانه برای مخاطبان غربی استفاده می‌شود، دیگر نمی‌تواند به‌صورتی رضایت‌بخش توضیح‌دهنده آنچه در خاورمیانه می‌گذرد، باشد بلکه دعوی قدیمی شیعه و سنی است که در حال حاضر ایستارسازی می‌کند، جانبداری‌ها را شکل می‌دهد، مرزهای سیاسی را ترسیم می‌کند و حتی در مورد اینکه جریان‌های دیگر مرتبط هستند یا به چه میزان مرتبط هستند، تعیین‌کننده است» (Nasr, 2006, p.82). از دید نصر، سقوط صدام حسین موازنه میان شیعه و سنی در خاورمیانه را تغییر داد. بر این اساس، آمریکا نه تنها رژیم عراق را تغییر داد بلکه سلطه اهل سنت در منطقه را با چالش مواجه ساخت. مهم‌ترین نتیجه جنگ، شکل‌گیری یک حکومت مردم‌سالار با اکثریت شیعه در

یکی از مهم‌ترین کشورهای عربی یعنی عراق بود. وی بر این باور است که قدرت‌گیری شیعه، هرچند ابتدا ممکن است پیامدهای فرهنگی و مذهبی داشته باشد، درنهایت، ایران را در «رأس جریان احیای شیعه» قرار خواهد داد (Nasr, 2006, pp.170-1). از دید او، «احیای شیعه اشاره به اجماع میان حکومت‌ها و جنبش‌های شیعی در حفظ و تثبیت دستاوردهایی دارد که در عراق حاصل شده است». نصر مدعی است این نه به معنای پان‌شیعیسم است و نه به حکومت مشخصی ارتباط دارد بلکه به این معناست که شیعیان در کل منطقه می‌توانند تقاضاهای بیشتری داشته باشند و آن‌ها را به دست آورند. از دید او، احیای شیعی بر سه ستون استوار است: قدرت‌یابی شیعیان عراق در حال حاضر، خیزش کنونی ایران به عنوان رهبر منطقه‌ای و قدرت‌یابی شیعیان در لبنان، عربستان سعودی، کویت، امارات متحده عربی، و پاکستان. این سه بر هم تأثیر دارند و یکدیگر را تقویت می‌کنند (Nasr, 2006, pp.179-184).

ماکسیمیلیان ترهاله - کارشناس آلمانی خلیج فارس - ضمن طرح سؤال در مورد خیزش شیعه، شکل‌گیری یک هلال شیعی را رد می‌کند. وی معتقد است اشغال عراق و بعد از آن جنگ ۳۳ روزه اسرائیل و حزب الله، موجب شد شیعیان کشورهای عربی از حالت گرفتاری فراموش‌شدگی خارج شوند.<sup>۱۳</sup> مطابق دیدگاه وی، اهمیت یافتن شیعه در منطقه به سبب سه تحول به‌هم‌مرتبط در خاورمیانه بوده است: نخست، افزایش اهمیت ژئوپلیتیک ایران پس از سقوط طالبان در کابل و صدام در بغداد است. دوم، عبارت از افزایش آگاهی شیعیان در کشورهای منطقه است که به سیاست آمریکا برای ایجاد و گسترش مردم‌سالاری در منطقه ارتباط دارد. در حال حاضر شیعیان ساکن کشورهای منطقه که عمدتاً دولت‌های سنی دارند، به‌صورت آشکارتر خواهان کسب و رعایت حقوق خود شده‌اند و سرانجام، تحول سوم عبارت از کاهش قدرت آمریکا در عراق همراه با توانایی ایران در مقابله با فشارهای بین‌المللی برای توقف فعالیت‌های هسته‌ای خود است. البته، نویسنده اشاره‌ای به شکست اسرائیل در جنگ ۳۳ روزه و تأثیر عمده آن در قدرت‌گیری شیعه نمی‌نماید. ترهاله در مقاله خود به انکار ادعای شکل‌گیری هلال شیعی می‌پردازد - که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد - (Terhalle, 2007).



احتشامی در مقاله‌ای ضمن بررسی پیامدهای دگرگونی بوش برای خاورمیانه، معتقد است این منطقه در حال حاضر بین دو قطب ایدئولوژی و ژئوپلیتیک در نوسان است. وی از سه اصطلاح بین‌الملل شیعه، بیداری شیعه و هلال شیعه استفاده می‌کند. از دید او، «برگزاری مراسم تاسوعا و عاشورا در عراق پس از سال‌ها ممنوعیت پس از سقوط بغداد در سال ۲۰۰۳، نه تنها نشان از عمق، نیرومندی و پویایی فرهنگی شیعه دارد بلکه موجب تشدید خوف و وحشت همسایگان سنی عراق نسبت به ظهور یک بین‌الملل شیعه گردید که نه تنها فهم آنان از اسلام را به چالش می‌کشد بلکه در نهایت، به سبب گسترش اصول مردم‌سالاری، رژیم‌هایشان را تهدید می‌کند» (Ehteshami, 2006, p.111). وی معتقد است می‌توان از شکل‌گیری یک هلال شیعی که از جنوب آسیا تا قلب شامات در لبنان کشیده شده است، صحبت کرد. این هلال عمدتاً بر محور نظام اعتقادی شیعیان شکل گرفته که در اثر تحولات عراق، حیاتی دوباره یافته است. بیداری شیعیان موجب تغییر نظم کهنه در خاورمیانه خواهد شد که بعد از فروپاشی امپراتوری عثمانی شکل گرفت. این بیداری منطقه خلیج فارس را از درون متحول خواهد ساخت، در حالی که در دیگر مناطق به چالش دیدگاه مسلط سنی خواهد پرداخت (Ehteshami, 2006, p.112). اما احتشامی در کتاب خود با عنوان «خیزش نومحافظه‌کاران ایرانی»، به جنبه سیاسی-ژئوپلیتیک شکل‌گیری هلال شیعی و ارتباط آن با ایران اشاره کرده و معتقد است افزایش نفوذ ایران در عراق موجب نگرانی غرب و کشورهای عرب همسایه عراق شده است (Ehteshami & Zweiri, 2007, p.99).

اسکوبار در تبیین خیزش شیعه در حال حاضر به بررسی احتمال شکل‌گیری شیعیستان می‌پردازد. از دید او، شکل‌گیری یک جبهه مشترک شیعی مبتنی بر تجدید قدرت دولت ایران در منطقه از طریق اتحاد با شیعیان در عراق، بحرین و لبنان، امری واقعی است. او معتقد است هرچند این واقعیت «ممکن است توسط اعراب سنی به عنوان هلال شیعی تفسیر شود، اما در پس آن، هیچ‌گونه منطبق نظامی-توسعه‌گرایی، وجود ندارد». مطابق دیدگاه اسکوبار، این جبهه مشترک به دنبال ایجاد یک اقتصاد بازارمحورتر و آزادسازی مترقیانه ارزش‌های اخلاقی و افکار عمومی است و این پیامی است که از کوچه بازار تهران از میان جوانان، زنان، کارگران، صنعت فرهنگ و

فیلسوفان شنیده می‌شود (Escobar, 2007, p.185). اسکوبار با تحلیل وضعیت شیعیان در خاورمیانه معتقد است شکل‌گیری هلال شیعی امری بعید است؛ «هیچ‌گونه هلال شیعی یا بین‌الملل شیعه نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ زیرا شیعیان به استثنای ایران بسیار پراکنده‌اند. در واقع، شیعیان مختلف الاشکال و به صورت مجمع‌الجزایر هستند. حتی شیعیان دوازده‌امامی نیز پراکنده و دارای جناح‌بندی‌های مختلف- مانند ایرانی و عرب، و دارای مرجعیت قوی یا بدون مرجعیت قوی- می‌باشند. تنها چیزی که شیعیان را متحد می‌سازد و ۱۴۰۰ سال است این اتحاد را ایجاد کرده، مخالفت با اسلام سنی غیرمشروع و انکار دیگر مذاهب است» (Escobar, 2007, p.196).

و سرانجام، ری تکیه معتقد است ایران چاره‌ای ندارد جز اینکه در قبال عراق و در ارتباط با قدرت‌گیری شیعه، سیاستی واقع‌گرایانه و بر مبنای منافع ملی نه مبتنی بر «مأموریت مسیحایی پیشبرد انقلاب»، اتخاذ کند. از دید او، هرچند طرح مسئله هلال شیعی موجب خواهد شد شیعیان عراق به ایران به عنوان تکیه‌گاه اصلی نگاه کنند، اما حمایت ایران از آنان نه برای تشکیل یک بلوک شیعه در منطقه و تضعیف جهان عرب، بلکه برای تضمین ایجاد دولتی در عراق است که متمایل به رابطه خوب با ایران باشد. از دید تکیه به همین دلیل، ایران نه تنها با شیعیان بلکه با اکراد و حتی برخی گروه‌های شیعه در عراق ارتباط وثیق دارد. از تحلیل تکیه می‌توان استنباط کرد وی معتقد است هرچند کشورهای عربی مانند اردن، عربستان، مصر و حتی سوریه به شدت از ظهور یک هلال شیعی نگران می‌باشند، اما ایران به دنبال استفاده از این اهرم بر علیه دولت‌های عربی نیست (Takeyh, 2006, pp.180-81).

در مجموع، از مطالعه تحولات خاورمیانه پس از اشغال عراق در ۲۰۰۳، می‌توان قدرت‌گیری شیعه و بیداری آن را امری واقعی دانست، اما این ادعا که یک هلال شیعی و بلوک شیعه بر ضد منافع دیگران (کشورهای سنی- عربی یا آمریکا) شکل خواهد گرفت، امری بعید است. حتی اگر چنین امری هم به واقعیت مبدل شود، هیچ ضرورتی ندارد که ایران رهبری آن را برعهده داشته باشد. شاید اصلی‌ترین دلیل عدم شکل‌گیری هلال شیعی، مسئله پراکندگی جغرافیایی از یک سو، و تنوع گرایش‌های سیاسی و هویتی شیعیان منطقه باشد؛ نخست، ادعای پادشاه اردن مبنی بر شکل‌گیری هلال شیعی

شامل ایران، عراق، سوریه و لبنان صرفاً یک ادعاست و واقعیت ندارد؛ زیرا سوریه به هیچ‌وجه یک دولت و کشور شیعی محسوب نمی‌شود؛ زیرا از یک سو، بیشتر جمعیت مسلمان سوریه را اهل سنت تشکیل می‌دهند و شیعیان یا علویان تنها ۱۳ درصد را شامل می‌شوند و از سوی دیگر، در مورد اینکه علویان را بتوان شیعه نامید، اتفاق نظر وجود ندارد. دوم، شیعیان عراق نیز هرچند ارتباط وثیقی با ایران دارند، اما از یک سو، تجربه جنگ ایران و عراق نشان داد که در تقابل هویت ملی (عراقی) و مذهبی (شیعی)، مورد اول می‌تواند بر مورد دوم تسلط یابد و از سوی دیگر، سیاست‌های آیت‌الله العظمی سیستانی در رهبری شیعیان عراق نشان‌دهنده این است که حکومت آینده عراق به هیچ‌وجه بر اساس الگوی جمهوری اسلامی ایران شکل نخواهد گرفت و همان‌گونه که محمد جواد لاریجانی نیز بیان کرده است: «تکرار تجربه ایران در عراق غیرممکن است» (Takeyh, 2006, p.180).

همچنین، پیروی حکومت عراق از ایران بدان‌گونه که ایده هلال شیعی ترسیم می‌کند، امری بعید است و همان‌گونه که شیخ حسن فضل‌الله تصدیق می‌کند: «با توجه به شناختی که از عراق داریم، امکان ندارد عراق با توجه به وضعیت ملی و حتی شیعی خود تابع حکومت ایران شود و یا اینکه دولت ایران در آن نفوذی داشته باشد و بخواهد بر مقدرات عراق سلطه پیدا کند؛ زیرا ملت عراق ویژگی‌های خاصی دارد که هیچ‌گاه با عناصر سیاست ایران هماهنگی ندارند»<sup>۱۴</sup>

سوم، در مورد شیعیان لبنان نیز باید گفت هرچند تبعیت آن‌ها از ایران بسیار قوی است، اما واقعیت‌های داخلی لبنان اجازه نخواهد داد شیعیان به رهبری حزب‌الله دنباله‌روی ایران را بر مصالح سیاسی لبنان ترجیح دهند و ایران نیز در سیاست‌های واقع‌گرایانه خود نشان داده است که چنین انتظاری ندارد. به عبارت دیگر، ایران و شیعیان لبنان و عراق هرچند دارای منافع مشترکی هستند، اما حرف آخر را منافع هلال شیعی نمی‌زند، بلکه منافع ایران، عراق و لبنان فصل‌الخطاب خواهد بود. چهارم، شیعیان از لحاظ جغرافیایی پراکنده‌اند و همان‌گونه که اسکوبار می‌گوید، به‌صورت مجمع‌الجزایری با شکل‌های مختلف در کشورهای آذربایجان (۷۵ درصد)، افغانستان (۱۶ درصد)، پاکستان (۲۰ درصد)، هندوستان (۲ درصد)، عربستان (۱۰ تا ۱۵ درصد)،

کویت (۲۵ درصد)، قطر (۲۵ درصد)، بحرین (۶۵ درصد)، و امارات (۶ درصد)، زندگی می‌کنند که این خود مانعی برای شکل‌گیری یک بلوک شیعی تلقی می‌شود (Escobar, 2007, pp.190-3).

## ۲. ایران و هلال شیعی؛ هژمونی و ضد هژمونی

در اینجا دیدگاه‌های جمهوری اسلامی ایران در مورد خیزش شیعه در منطقه و شکل‌گیری هلال شیعی، فرصت‌ها و تهدیدهای امنیتی آن برای ایران بررسی می‌شود. از ابتدای تأسیس جمهوری اسلامی ایران، عوامل متعددی در شکل‌گیری سیاست و رفتار خارجی ایران اثرگذار بوده است. عامل ایدئولوژی اسلامی در کنار دیگر عوامل داخلی مانند ناسیونالیسم، ژئوپلیتیک، اقتصاد به‌ویژه وابستگی به درآمدهای نفتی، فرهنگ، قومیت، و رقابت‌های سیاسی جناح‌های مختلف، از اهمیت خاصی برخوردار بوده است. عامل خارجی به معنای نظام بین‌الملل (منطقه‌ای و جهانی) نیز بر سیاست و رفتار خارجی ایران تأثیر بسزایی داشته است. البته، در مورد اینکه کدام عامل یا عوامل بیشترین تأثیر را داشته است، میان محققان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، اختلاف نظر وجود دارد (رک. سجادی‌پور، ۱۳۸۳؛ حاجی یوسفی، ۱۳۸۴).

بر این اساس، نظام بین‌الملل در بسیاری موارد بیشترین تأثیر را در رفتارهای خارجی ایران به‌ویژه سمت‌گیری سیاست خارجی کشور داشته است. استدلال اصلی این است که مهم‌ترین دغدغه ایران و ایرانی از گذشته تا حال، مسئله نفوذ و مداخله خارجی در امور کشور بوده و این عامل در نظام باور<sup>۱۵</sup> رهبران انقلاب اسلامی جایگاه ویژه‌ای داشته است (امیراحمدی و پروین، ۱۳۸۲، ص ۴۲؛ فارسون و مشایخی، ۱۳۷۹، صص ۱۲۵-۱۳۴)؛ برای نمونه، اگر به عوامل مخالفت حضرت امام (ره) با رژیم پهلوی نگاه کنیم، دو عامل اصلی عبارت از سرسپردگی شاه به ایالات متحده آمریکا از یک سو، و روابط آن با رژیم اشغالگر قدس از سوی دیگر، در کنار ماهیت استبدادی حکومت پهلوی بوده است. نظری کوتاه به وصیتنامه حضرت امام (ره) نیز به‌خوبی اهمیت مسئله استقلال را نشان می‌دهد، در آنجا که ایشان می‌فرمایند: «باید هوشیار و بیدار و مراقب باشید که سیاست‌بازان پیوسته به غرب و شرق با وسوسه‌های شیطانی

شما را به سوی این چپاولگران بین‌المللی نکشانند و با اراده مصمم و فعالیت و پشتکار خود به رفع وابستگی‌ها قیام کنید» (www.imam-khomeini-isf.com).

همچنین، شعارهای اصلی انقلاب شامل «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی»، نشان‌دهنده اهمیت این مسئله است. اهمیت استقلال کشور، عدم اعتماد به بیگانگان و دشمنی با استعمارگران و قدرت‌های امپریالیستی به‌خوبی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز متبلور گشته است. نفی هرگونه ستمگری و ستم‌کشی و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری و تأمین استقلال همه‌جانبه کشور (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ۲)، طرد کامل استعمار و جلوگیری از نفوذ اجانب، حفظ استقلال و تمامیت ارضی، و تأمین خودکفایی در همه زمینه‌ها (پیشین، اصل ۳)، حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور (پیشین، اصل ۹)، تأمین استقلال اقتصادی جامعه، جلوگیری از سلطه اقتصادی بیگانه بر اقتصاد کشور و خودکفایی و رهایی از وابستگی (پیشین، اصل ۴۳)، پایبندی با استقلال کشور و مدنظر داشتن آن توسط نمایندگان مجلس شورای اسلامی در سوگندنامه آنان (پیشین، اصل ۶۷)، ممنوعیت مطلق اعطای امتیاز تشکیل شرکت به غیرایرانی‌ها (پیشین، اصل ۸۱)، عدم استقرار هرگونه پایگاه نظامی خارجی در کشور و لو به‌صورت صلح‌آمیز (پیشین، اصل ۱۴۶)، و نفی هرگونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری، حفظ استقلال همه‌جانبه و تمامیت ارضی و عدم تعهد در قبال قدرت‌های سلطه‌گر (پیشین، اصل ۱۵۲)، همگی نشان از اهمیت فوق‌العاده مسئله عدم وابستگی و استقلال - جوهره انقلاب اسلامی - دارد. در مجموع، می‌توان گفت: سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به دنبال کسب آزادی عمل بیشتر کشور در روابط خارجی خود و اتخاذ نقشی فعالانه‌تر و مستقلانه‌تر بود و می‌خواست در روابط بین‌الملل صاحب ابتکار عمل باشد (رمضانی، ۱۳۸۰، صص ۴۷-۵۰).

این مسئله موجب شده تا نوعی بیگانه‌ترسی ذاتی و درونی و ناخشنودی از خارج که ریشه در تاریخ گذشته ایران داشته و در انقلاب اسلامی ایران از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است، راهنمای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران گردد (Takyeh, 2006, pp.16-63). در این مقاله در صدد بررسی درستی یا نادرستی این مسئله نیستیم، فقط اشاره به جنگ هشت‌ساله عراق علیه ایران در این مورد کفایت می‌کند،

جنگی که در آن تقریباً همه دنیا در کنار عراق و مقابل ایران قرار گرفت. سازمان ملل متحد نه تنها تجاوز صدام حسین در سال ۱۹۸۱ به ایران را مصداق تهدید نسبت به صلح و امنیت بین‌المللی تلقی نکرد بلکه بیش از دو سال طول کشید تا از نیروهای عراقی بخواهد که خاک ایران را ترک کنند. این در حالی است که شورای امنیت دوازده ساعت پس از حمله عراق به کویت در سال ۱۹۹۰، از این کشور خواست که بدون هیچ شرط و بلافاصله به اشغال عراق پایان دهد. به‌رغم استفاده آشکار عراق از سلاح‌های شیمیایی که خلاف کنوانسیون‌های بین‌المللی به‌ویژه کنوانسیون ژنو بود، سازمان ملل پس از گذشت پنج سال آن را بررسی کرد. همچنین، باید اضافه کرد که کشورهای غربی خود در تأمین سلاح شیمیایی عراق دخالت مستقیم داشتند. جنگ هشت‌ساله درس‌های فراموش‌نشده‌ای برای ایران داشت؛ از جمله، اینکه ایران آموخت که «نمی‌تواند به کنوانسیون ژنو یا به منشور سازمان ملل برای حمایت از خود تکیه کند» و باید بر روی پای خود بایستد (Parsi, 2007, p.6).

از این رو، تجربه تاریخی ایران موجب حساسیت زیاد این کشور نسبت به عوامل خارجی گردیده که این نیز به نوبه خود، موجب شده است تا سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (بعضاً ناخودآگاه) تحت تأثیر این عوامل قرار گیرد و تحولات محیط بین‌المللی بر رفتار و جهت‌گیری سیاست خارجی ایران مؤثر افتد. از این رو، عمده‌ترین سیاق سیاست و رفتار خارجی جمهوری اسلامی ایران را باید در عوامل محیط بین‌المللی جستجو کرد. بر این اساس، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران عمدتاً در راستای مقابله با تهدیدات خارجی و دفع آن‌ها جهت‌گیری کرده است. به عبارت دیگر، جمهوری اسلامی ایران به عنوان دولت و کشوری که از بدو تأسیس با تهدیدهای وجودی و همه‌جانبه مواجه بوده، مانند یک بازیگر واقع‌گرا تمامی تلاش خود را برای دفع آن به کار بسته است. البته، این واقع‌گرایی عمدتاً به صورت واقع‌گرایی تدافعی بوده، اما به نظر می‌رسد از زمان روی کار آمدن دولت نهم در سال ۲۰۰۵، نوعی واقع‌گرایی تهاجمی هدایتگر سیاست خارجی جمهوری اسلامی شده است (رک. حاجی یوسفی، ۱۳۸۷).

در ارتباط با ادعای شکل‌گیری هلال شیعی به رهبری ایران در منطقه که توسط سران کشورهای عربی محافظه‌کار، نومحافظه‌کاران آمریکایی و اسرائیلی‌ها مطرح شده، ایران از یک سو، طرح شکل‌گیری هلال شیعی را به عنوان توطئه‌ای علیه منافع خود قلمداد کرده است و سعی می‌کند با آن مقابله کند؛ از سوی دیگر، ایران تلاش خواهد کرد تا با استفاده از قدرت‌گیری شیعیان در منطقه به عنوان یک اهرم به موازنه تهدیدهای آمریکا پردازد و قدرت خود در منطقه را تثبیت کند؛ به عبارت دیگر، ایران - کشور و دولتی اسلامی - هرچند با ایده و طرح شکل‌گیری هلال شیعی مخالف است، از آن در جهت موازنه تهدید آمریکا از یک سو (ضد هژمونی)، و تثبیت قدرت و جایگاه خود در خاورمیانه (هژمونی) از سوی دیگر، استفاده می‌کند.

انقلاب اسلامی ایران بیش از آنکه رنگ شیعی داشته باشد، رنگ اسلامی دارد و این را می‌توان از بیانات مقامات ایرانی به‌ویژه دیدگاه‌های امام راحل (ره) شاهد بود. البته از دیدگاه کشورهای عربی، انقلاب اسلامی - یک انقلاب ایرانی و شیعی - ترسیم شد که در مورد آن صحبت خواهد شد. بازتاب تصویر عملکرد انقلاب اسلامی ایران، پررنگ بودن ویژگی اسلامی آن است. امام راحل (ره)، بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، و حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، ادامه‌دهنده خط رهبری انقلاب اسلامی، چنین دیدگاهی را داشته و دارند. به عبارت دیگر، از دیدگاه امام (ره) و مقام معظم رهبری، پان‌اسلامیسم بر پان‌شیعیسم ترجیح داشته و تمامی توصیه‌ها بر اساس اتحاد جهان اسلام بوده است.

پیروزی انقلاب اسلامی ایران و سرنگونی رژیم پهلوی - متحد اصلی آمریکا در منطقه - موجب شد تا این کشور و همراه با آن بلوک غرب شامل قدرت‌های اروپایی و کشورهای عربی منطقه که متحد آمریکا بودند، علیه این انقلاب موضع‌گیری خصمانه کنند. از سوی دیگر، سیاست نه شرقی - نه غربی انقلاب و جمهوری اسلامی ایران نیز موجب شد شوروی و در مجموع، بلوک شرق شامل کشورهای اروپای شرقی و کشورهای عربی متحد شوروی در مقابل انقلاب اسلامی موضع غیردوستانه اتخاذ کنند؛ از این رو، سیاست دشمنان انقلاب اسلامی به‌طور کلی، بر محور کم‌رنگ کردن ویژگی‌های اسلامی انقلاب و جمهوری اسلامی از یک سو، و پررنگ کردن ویژگی‌های

ملی و مذهبی (شیعی) آن قرار گرفت. انقلاب اسلامی ایران بر اساس شعارهای اصلی‌اش در ضدیت با استعمار، استکبار، و استبداد قرار داشت، اما تصویرسازی دشمنان انقلاب بر این اساس قرار گرفت که آن را دشمن کشورهای عرب و سنی منطقه جلوه دهند. این سیاست توانست شعله‌های جنگ هشت‌ساله ایران و عراق را برافروزد و همه غرب و شرق در کنار عراق برای نابودی انقلاب و جمهوری اسلامی ایران قرار گرفت. بنابراین، دشمنان انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی ایران به حربه قومی - مذهبی (عربی - سنی در مقابل ایرانی - شیعی) برای مهار آن متوسل شدند.

طرح شکل‌گیری هلال شیعی در راستای همان سیاست سنتی، یعنی تلاش برای مهار ایران از طریق استفاده از حربه قومی - مذهبی قرار دارد؛ به عبارت دیگر، آمریکا که خواهان تغییر رژیم در ایران است، به دنبال آن است تا با استفاده از ایده هلال شیعی و ایجاد ایران‌هراسی و شیعه‌هراسی، کشورهای منطقه‌ای را در اتحادی علیه این کشور گرد هم آورده و جنگ دیگری را بر منطقه تحمیل کند. چنین تصویری در حال حاضر در ایران وجود دارد. این امر را می‌توان به‌خوبی از بیانات مقامات ایرانی استنباط کرد. مقام معظم رهبری ضمن بیان اینکه سیاست غرب در خاورمیانه رودررو قرار دادن مردم با یکدیگر است، مطرح شدن هلال شیعی را تلاشی برای ترساندن ملت‌ها و دولت‌های اهل تسنن از قدرت‌گیری شیعیان ارزیابی کردند و گفتند: «دشمنان امت اسلامی در طرف مقابل، سعی می‌کنند ما را نیز در معرض تهدید همسایگان جلوه دهند تا سیاست ایجاد اختلاف و دودستگی در امت اسلامی را به پیش ببرند» (روزنامه کیهان، ۲۲ مهر ۱۳۸۵). دکتر احمدی‌نژاد در گفتگو با شبکه العربیه گفت: «جهان اسلام یک امت واحد است و شیعه و سنی در اسلام مطرح نیست. ما از سودان حمایت کردیم. آیا سودان یک کشور شیعه است یا سنی؟ ما از حقوق ملت فلسطین حمایت می‌کنیم. ملت فلسطین شیعه است یا سنی؟ ما نمی‌گوییم شیعه و سنی، بلکه می‌گوییم که آن‌ها مسلمان هستند.... جهان اسلام باید بداند که ملت ایران و جمهوری اسلامی هیچ گامی در جهت تفرقه و ایجاد کدورت بین مسلمانان برنخواهد داشت».<sup>۱۶</sup> مطابق دیدگاه محمدجواد ظریف - نماینده سابق ایران در سازمان ملل متحد - نیز طرح واژه هلال شیعی



تاکتیکی برای ایجاد هراس از شیعه و ایران است و ایران قطعاً هیچ نفعی در جنگ قومی در عراق ندارد.<sup>۱۷</sup>

افزون بر مقامات ایرانی، برخی شخصیت‌ها و مقامات شیعه و سنی کشورهای عربی نیز چنین اعتقادی دارند؛ برای نمونه، علامه فضل‌الله در مصاحبه با روزنامه الرأی‌العام می‌گوید: «درواقع، صحبت ایجاد هلال شیعی بیشتر شبیه به یک نکته و اوهام سیاسی است.... هدف صحبت از هلال شیعی، نگران ساختن اهل سنت از تلاش‌های شیعیان است».<sup>۱۸</sup> محمد مهدی عاکف- مرشد عام اخوان المسلمین- نیز معتقد است: «حکایت هلال شیعی حکایتی نامعقول و غیرواقعی است و کسانی که به این مسئله دامن می‌زنند، در خدمت منافع آمریکا و صهیونیست‌ها هستند. ریشه بحران در عراق، آمریکایی‌ها هستند، نه ایران».<sup>۱۹</sup>

به نظر می‌رسد تاکتیک رودررو قرار دادن مسلمانان با یکدیگر که توسط مقام معظم رهبری مطرح شد، جدیدترین سیاست آمریکا در حال حاضر باشد. آمریکا تلاش گسترده‌ای را برای ایجاد اتحادی حول این محور آغاز کرده است. حوادث اخیر در خاورمیانه نشان از این واقعیت دارد؛ برای نمونه، منازعه میان حماس و فتح در فلسطین در تابستان ۲۰۰۷ که به جنگ محدود داخلی نیز منجر شد، جنگ میان شیعه و سنی در عراق که عمدتاً توسط القاعده ترویج و به ویژه توسط ابومصعب زرقاوی تشدید گردید (انفجار حرم شریف عسکریین(ع) در ژوئن ۲۰۰۷ توسط تندروهای سنی) و واکنش برخی نیروهای شیعی نسبت به آن، و همچنین اخیراً اختلاف و منازعه درون شیعی در عراق (میان جیش‌المهدی و دولت شیعی نوری المالکی)، نشان از این واقعیت دارد. روزنامه الحیات با اشاره به سه واقعه جنگ داخلی در فلسطین، ترور ولید عیدو<sup>۲۰</sup> در بیروت<sup>۲۱</sup> و انفجار حرم عسکریین(ع) در سامرا، در تابستان سال ۲۰۰۷، این سه بحران را به هم مرتبط دانسته و آن را به این علت که جنگ میان مسلمانان از سامرا و بیروت تا غزه است، فتنه بلندمدت نامید (Gause, 2007).

بر این اساس، همان‌گونه که در گذشته از طریق اتخاذ سیاست خارجی مبتنی بر مقاومت در جنگ، مقاومت در مقابل هژمونی‌گرایی آمریکا در منطقه و تلاش برای بهبود روابط با همسایگان به‌ویژه، کشورهای عربی، انقلاب اسلامی و بقا و امنیت

جمهوری اسلامی ایران تضمین گردید، در حال حاضر نیز چاره‌ای جز مخالفت با سیاست تفرقه‌افکنی از طریق مقابله با هژمونی‌گرایی آمریکا در منطقه وجود ندارد. البته به نظر می‌رسد به سبب تغییرات مهمی که در منطقه اتفاق افتاده است، ایران می‌تواند افزون بر مقابله با هژمونی‌گرایی آمریکا به دنبال تثبیت جایگاه منطقه‌ای خود به عنوان هژمونی منطقه‌ای نیز برآید. در صورتی ایران به اتخاذ این سیاست (هژمونی‌گرایی منطقه‌ای) و در نتیجه، استفاده از ژئوپلیتیک شیعه برخواند آمد که فشارهای آمریکا و تهدیدهای این کشور نسبت به ایران بسیار جدی شود و تصور تهدید سیاست‌گذاران ایرانی را نسبت به بقای جمهوری اسلامی و کشور افزایش دهد. این امر یک بار در تاریخ ایران در قرن شانزدهم در زمان افزایش تهدید امپراطوری عثمانی اتفاق افتاد و صفویان با استفاده از شیعه‌گرایی توانستند ایران را از سلطه خلافت سنی رهایی بخشند. در حال حاضر نیز در صورت در خطر قرار گرفتن ایران، این کشور چاره‌ای نخواهد داشت در کنار اهرم‌هایی که دارد، از هلال شیعی نیز به عنوان یک کارت در بازی مرگ و زندگی در خاورمیانه استفاده بهینه ببرد. سیاست ایران عمدتاً بر اساس مقابله با تهدید آمریکا و هژمونی‌گرایی آن در منطقه خواهد بود، از این رو، تلاش ایران برای عضویت در سازمان همکاری شانگهای و در مجموع، سیاست نگاه به شرق ایران، حمایت ایران از حزب الله در لبنان، تداوم اتحاد استراتژیک ایران و سوریه و حمایت ایران از این کشور، سیاست حمایت از گروه‌های مخالف آمریکا در افغانستان و عراق، سیاست بهبود روابط با همسایگان به‌ویژه، کشورهای عربی (ایران اخیراً حاضر به بهبود فوری روابط با کشور مصر گردیده است)، سیاست تهاجمی نسبت به اسرائیل (مسئله ضرورت نابودی دولت اسرائیل که توسط ریاست جمهوری ایران مطرح شد و مسئله تردید در هولوکاست)، و سیاست هسته‌ای ایران مبنی بر مقاومت در مقابل خواسته‌های غرب و عدم پذیرش قطعنامه‌های سه‌گانه شورای امنیت سازمان ملل، همگی در راستای موازنه‌بخشی قدرت آمریکا در منطقه است. ایران مانند هر کشور دیگری که در محاصره دشمن و تهدید قرار دارد، از تمام ظرفیت خود برای مقابله با آن استفاده خواهد کرد. از این رو، در صورت تداوم تهدید آمریکا برای امنیت ملی ایران، این کشور می‌تواند

تصمیم به استفاده از برتری ژئوپلیتیکی شیعیان در خاورمیانه بگیرد، هرچند این مسئله در راستای سیاست اصولی و استراتژیک این کشور نیست.

به‌طور خلاصه، شکل‌گیری هلال شیعی می‌تواند همزمان تهدید و فرصت برای جمهوری اسلامی ایران ایجاد کند. شکل‌گیری هلال شیعی موجب تقویت شکاف مذهبی شیعه-سني در منطقه که در طول سالیان مورد سوءاستفاده برخی سیاست‌گذاران چه در منطقه و چه خارج از آن قرار گرفته، خواهد شد و این با دیدگاه‌ها و ایدئال‌های حضرت امام(ره)، انقلاب اسلامی ایران و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مبنی بر تقویت وحدت جهان اسلام (پان‌اسلامیسم)، در تضاد قرار دارد. در واقع، این امر می‌تواند موجب تضعیف ایدئولوژیک جمهوری اسلامی ایران گردد. اما شکل‌گیری هلال شیعی همزمان می‌تواند موجب تقویت ژئوپلیتیک جمهوری اسلامی ایران گردد، بدین شکل که محور مقاومت در مقابل هژمونی‌گرایی آمریکا در منطقه را تقویت کند. جمهوری اسلامی ایران می‌تواند با تشکیل محور مقاومت در منطقه خاورمیانه که عراق و حزب‌الله لبنان در آن نقش کلیدی خواهند داشت، موجب ناکامی سیاست‌ها و اهداف منطقه‌ای آمریکا در منطقه گردد. البته، تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی ایران بر اساس ترکیبی از دو منفعت ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک در آینده از احتمال بیشتری برخوردار است و با توجه به عملکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در گذشته، نمی‌توان گفت ایران تنها بر اساس یک منفعت یا دیگری عمل خواهد کرد.

### ۳. اعراب و هلال شیعی: پنهان کردن بحران مشروعیت

جهان عرب همیشه از تفرق و چنددستگی رنج برده و هرچند قومیت عربی عاملی برای هویت‌بخشی و انسجام کشورهای عربی بوده، اختلاف‌های سیاسی همیشه در جهان عرب وجود داشته است. در دوران جنگ سرد، صف‌بندی کشورهای عربی متحد آمریکا در مقابل کشورهای متحد بلوک شرق، مهم‌ترین عامل تفرقه در جهان عرب بوده است. پس از فروپاشی شوروی، هرچند صف‌بندی در جهان عرب بر اساس بلوک شرق و غرب پایان یافت، اما صف‌بندی محافظه‌کاران (میان‌روها) و رادیکال‌ها پابرجا ماند و اختلافات به شکل‌های دیگر ادامه یافت. هرچند اعتقاد بر این است که اولین

ضربه اساسی بر وحدت جهان عرب با جنگ ۱۹۶۷ وارد شد، اما شاید بتوان گفت بزرگ‌ترین ضربه، زمانی نواخته شد که صدام حسین در سال ۱۹۹۱ به کشور کویت حمله و آن را اشغال کرد. تصور یک دنیای منسجم عربی یکباره فروریخت و ناسیونالیسم عربی کم‌رنگ شد؛ زیرا یک کشور عربی علیه یک کشور عربی دیگر اقدام به جنگ کرده بود. پس از آزادسازی کویت و حضور مستقیم آمریکا در خاورمیانه، جهان عرب نه تنها دیگر متحد نبود بلکه دلمشغولی‌های فردی کشورها بر منافع عربی غلبه کرد و نشانه بارز آن، رویکرد فردی کشورها نسبت به بسیاری مسائل از جمله رابطه با آمریکا از یک سو و تعامل با اسرائیل از سوی دیگر بود. جهان عرب از وضعیت تفرق و چنددستگی به وضعیت هسته‌ای شدن و فردگرایی منتقل شد، به صورتی که در حال حاضر دیگر نمی‌توان از وحدت و نظم عربی صحبت کرد. همان‌گونه که احتشامی می‌گوید: «تعقیب منافع سرزمینی به معنای دولت-ملت، جایگزین تعقیب دسته‌جمعی منافع ملی عرب گردید» (Ehteshami, 2006, p.106).

شاید بتوان گفت حوادث یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ و سیاست‌های آمریکا در خاورمیانه پس از آن، ناقوس مرگ وحدت و نظم عربی را به صدا درآورد. کشورهای عربی با بحران مواجه شدند و روابط آمریکا با این کشورها دچار تغییر و بعضاً تنش گردید؛ برای نمونه، شرکت ۱۵ شهروند سعودی در حمله اسفبار یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، و این واقعه که بیشتر زندانیان گوانتانامو را شهروندان سعودی تشکیل می‌دهند، موجب تنش جدی در روابط آمریکا و عربستان سعودی گردید، به صورتی که در آمریکا رادیکال‌ها از سیاست گردن‌زنی<sup>۲۲</sup> و میانه‌روها از سیاست پیش‌گیری دمکراتیک<sup>۲۳</sup> سخن گفتند و پیشنهادهای در راستای کاهش نیاز استراتژیک آمریکا به عربستان به‌ویژه در مورد نفت، ارائه کردند.<sup>۲۴</sup>

اعلام جنگ با تروریسم و سیاست «هرکس با ما نیست، علیه ماست»، توسط دولت بوش، اعراب را وادار ساخت تا با آمریکا همراهی کنند. البته، تصمیم آمریکا مبنی بر حمله به عراق و سپس اشغال آن، موجب چالش جدی برای کشورهای عربی گردید. جهان عرب در قضیه حمله آمریکا به عراق با یک تناقض روبه‌رو بود؛ از یک سو، دولت‌های عرب عمدتاً به سبب نوع رابطه‌ای که با آمریکا داشتند و همچنین، خطراتی

که رژیم صدام برای آن‌ها ایجاد کرده بود، مخالفت جدی با این حمله نداشتند. اما از سوی دیگر، بزرگ‌ترین تظاهرات مخالفت با این جنگ در خیابان‌های کشورهای عربی، به جز کویت، برگزار گردید. این وضعیت موجب شد تا کشورهای عربی همگی در سیاست اعلامی خود به مخالفت با حمله آمریکا به عراق پردازند، هرچند در سیاست عملی خویش، برخی کشورها به‌ویژه کشورهای عربی خلیج فارس، امکانات خود را در اختیار آمریکا قرار دادند. در واقع، در اجلاس اتحادیه عرب در ماه مارس ۲۰۰۳، طی قطعنامه‌ای مخالفت با حمله آمریکا به عراق آشکارا بیان گردید، اما میان کشورهایی که پذیرای نیروها و پایگاه‌های آمریکایی بودند، مانند عربستان سعودی، کویت، و قطر، از یک سو، و کشورهایی که این وضعیت را نداشتند، مانند لبنان، سوریه، و لیبی، از سوی دیگر، اختلاف نظر جدی وجود داشت (حاجی یوسفی، ۱۳۸۳، صص ۲۰۰-۲۰۱).

از سوی دیگر، اعلام طرح خاورمیانه بزرگ و اعلام سیاست گسترش مردم‌سالاری در خاورمیانه، موجب چالش جدی کشورهای عربی که عمدتاً دارای رژیم‌های اقتدارگرا هستند، گردید. از یک سو، دولت‌های عربی به حمایت آمریکا به‌ویژه حمایت نظامی و امنیتی نیاز داشتند؛ از سوی دیگر، باید اقدام به تغییراتی در نظام سیاسی خود می‌کردند. این کشورها از جمله کویت، عربستان سعودی، بحرین، قطر، عمان و امارات متحده عربی در دهه اول قرن بیست و یکم اقدام به تغییراتی در داخل به سمت مردم‌سالاری کردند (Ehteshami & Wright, 2007). از این رو، می‌توان گفت جهان عرب نه تنها از بیرون دچار چالش گردید بلکه از درون نیز با چالش و تهدید عمده، یعنی مردم‌سالار شدن مواجه شد. آمریکا که در گذشته به دلایل عمدتاً ژئوپلیتیک و استراتژیک از دولت‌های اقتدارگرای عربی حمایت می‌کرد، ظاهراً به این نتیجه رسید که ماهیت غیرمردم‌سالار این دولت‌هاست که ریشه اصلی پرورش نیروهای تروریستی مخالف آمریکاست و از این رو، اعلام طرح خاورمیانه بزرگ در سال ۲۰۰۴ بر این اساس صورت گرفت. اما دولت‌های اقتدارگرای عربی نمی‌توانستند این طرح را بپذیرند؛ زیرا تهدید جدی برای ثبات داخلی آن‌ها بود. مخالفت آشکار کشورهای عربی به‌ویژه مصر و عربستان سعودی با طرح خاورمیانه بزرگ، نشان از این احساس خطر جدی بود (Bronson, 2005).

بدیهی بود دولت‌های عربی به دنبال فرصتی برای مقابله با چالش‌ها و تهدیدهای خود به‌ویژه کاهش فشار مردم‌سالار شدن باشند. می‌توان گفت این فرصت در عراق به وجود آمد. دولت‌های عربی اشغال عراق را فرصتی یافتند تا آمریکا را از فشار برای مردم‌سالار شدن منصرف سازند. اعلام شکل‌گیری هلال شیعی در سال ۲۰۰۴ توسط پادشاه اردن و پس از آن طرح این مسئله توسط کشورهای دیگر از جمله مصر و عربستان، عمدتاً با این انگیزه صورت گرفت. البته، رقابت دیرینه با ایران و نگرانی کشورهای عربی از قدرت‌گیری ایران در منطقه بی‌اهمیت نیست، اما به نظر می‌رسد مهم‌ترین دلیل هم نبود. به عبارت دیگر، مهم‌ترین دلیل اعلام شکل‌گیری هلال شیعی در خاورمیانه، ایجاد شیعه‌هراسی (و ایران‌هراسی) در منطقه بود تا اولاً فشار آمریکا برای مردم‌سالار شدن در خاورمیانه کاهش یابد و ثانیاً نیاز آمریکا به کشورهای عربی محافظه‌کار بیشتر و روشن‌تر شود. خلاصه اینکه درگیر شدن آمریکا در عراق و تن دادن آن به شکل‌گیری دولت با اکثریت شیعه بر اساس موازین مردم‌سالاری از یک سو، و تداوم خشونت‌های داخلی در عراق (که البته دولت‌های عربی در مظان دست داشتن در آن هستند) و عدم موفقیت آمریکا در ایجاد ثبات از سوی دیگر، فضای مناسبی را فراهم آورد تا دولت‌های عربی مسئله هلال شیعی را مطرح ساختند و آمریکا را نسبت به ایران و اهداف آن نگران سازند.

برخی معتقدند دلیل اصلی طرح شکل‌گیری هلال شیعی، نگرانی کشورهای عربی - سنی در مورد امکان گسترش جنگ میان شیعه و سنی داخل عراق به کل منطقه خاورمیانه است (Walker, 2006). اما این مهم‌ترین عامل نیست؛ زیرا اولاً در طول تاریخ شیعیان نسبت به جنایت‌هایی که عمدتاً توسط دولت‌های سنی نسبت به آن‌ها صورت گرفته، مقابله به مثل نکرده‌اند؛ ثانیاً، عمدتاً سنی‌ها آن هم وهابی‌های سنی بوده‌اند که شیعه‌کشی را واجب دانسته و در کشتن شیعه وحشیانه عمل کرده‌اند. شاهد این امر جریان‌اتی است که پس از اشغال عراق در این کشور به‌ویژه توسط ابومصعب زرقاوی اتفاق افتاد؛ مانند حمله انتحاری به حرم امام علی (ع) در نجف در سال ۲۰۰۳ که بیش از صد نفر از جمله آیت الله محمدباقر حکیم به شهادت رسیدند یا حادثه اسفبار انفجار حرمین عسکریین (ع) در سال ۲۰۰۷ که طی آن حرم دو امام شیعه کاملاً ویران گشت.

اما به‌رغم همه این جنایات، شیعیان اقدام تلافی‌جویانه گسترده‌ای انجام ندادند و فتوای رهبر شیعیان عراق - آیت‌الله العظمی سیستانی - مبنی بر عدم مقابله تلافی‌جویانه را پیروی کردند. آیت‌الله سیستانی به‌خوبی می‌دانست وهابی‌ها به دنبال راه انداختن جنگ داخلی در عراق برای جلوگیری از شکل‌گیری دولت عراقی جدید با اکثریت شیعه بودند و با این اقدام، آن‌ها را از نیل به هدفشان محروم ساخت؛ ثالثاً، این علمای سنی و وهابی هستند که شیعه را کافر و رافضی می‌دانند و علمای شیعه چنین اعتقاد و فتوایی نسبت به اهل سنت ندارند. افزون بر این، حمایت گسترده در جهان عرب از حزب‌الله پس از جنگ ۳۳ روزه در سال ۲۰۰۶، نشان‌دهنده این واقعیت است که اولاً، شیعه و سنی در مقابل دشمن مشترک خود با یکدیگر متحدند و ثانیاً ایجاد اختلاف و اعتقاد به غیرمسلمان بودن شیعیان، تنها توسط وهابی‌ها و سلفی‌ها که اقلیت بسیار محدود و همچنین مورد تنفر مسلمانان هستند، ترویج می‌شود (Ayoob, 2005).

در نتیجه، آن چیزی که موجب شد کشورهای عربی از شکل‌گیری هلال شیعی سخن برانند و آن را یک تهدید جدی قلمداد کنند، نه تأسیس دولت عراق با اکثریت شیعه بلکه ایجاد یک حکومت مردم‌سالار در این کشور است. به عبارت دیگر، نگرانی اصلی حکومت‌های اقتدارگرای منطقه، ناشی از تأسیس و تثبیت یک حکومت مردم‌سالار در جهان عرب است که تهدید جدی برای آن‌ها محسوب می‌شود. همان‌گونه که نصر هم تلویحاً بیان می‌کند، بی‌تردید این نشان‌دهنده نگرانی سنی‌ها نسبت به کسب قدرت شیعیان در عراق است که در حال حاضر، اولین کشور عربی است که به اتخاذ یک نظام سیاسی مبتنی بر حکومت اکثریت از طریق انتخابات آزاد پرداخته است (Nasr, 2006, p.109). به عبارت دیگر، خیزش شیعه در منطقه به سبب آشکار ساختن بحران مشروعیت رژیم‌های اقتدارگرای عربی موجب نگرانی جدی آن‌ها شده است. همان‌گونه که یمانی در مورد عربستان بیان می‌کند و البته، آن را به همه کشورهای عربی تعمیم می‌دهد: «بنابراین، تهدید احیای شیعی این است که فرسایش مشروعیت و افزایش شکاف میان حاکمان سنی - وهابی و مردم را آشکار می‌سازد» (Yamani, 2008, p.151). هرچند پادشاه اردن این مسئله را پس از اشغال عراق در سال ۲۰۰۴ مطرح کرد، این نگرانی پس از جنگ ۳۳ روزه و مقاومت حزب‌الله لبنان در مقابل

حملات اسرائیل تقویت گردید و مخالفت برخی سران کشورهای عربی مانند عربستان و مصر با حزب الله، نشان دهنده این واقعیت است. محبوبیت سید حسن نصرالله در جهان عرب نشان داد اختلاف مذهبی شیعه و سنی مسئله اصلی مردم کشورهای عربی نیست (حتی فارس و عرب هم مسئله اصلی نیست و حمایت از دکتر احمدی نژاد توسط مردم کشورهای عربی مؤید این مطلب است)، بلکه سیاست‌های دولت‌های عربی در قبال اسرائیل و همچنین آمریکا است که از آن‌ها مشروعیت‌زدایی کرده است. در واقع، سران کشورهای محافظه‌کار عرب مانند عربستان سعودی و مصر بیش از آنکه نگران گسترش جنگ شیعه و سنی باشند یا حتی نگران قدرت‌گیری ایران باشند، نگران به خطر افتادن رژیم‌های غیرمردم‌سالار خود می‌باشند.

در واقع، کسانی که نسبت به شکل‌گیری هلال شیعی هشدار دادند (اردن، مصر و عربستان سعودی) نسبت به سیاست آمریکا مبنی بر گسترش مردم‌سالاری در منطقه نیز هشدار دادند و با آن مخالفت کردند. به همین دلیل است که فؤاد عجمی معتقد است کشورهای عربی بیشتر از آنکه نگران گسترش منازعه شیعه و سنی در خاورمیانه باشند، نگران ثبات حکومت‌های خود هستند. از دید او، «این ایده که شیعه به دنبال کسب قدرت سیاسی در جهان عرب بر خواهد آمد و این امر به صورت صلح‌آمیز خواهد بود، منطقی و قابل دفاع نیست. در واقع، این بازی بسیار بسیار مناقشه‌آمیز خواهد بود. و ما باید این را بپذیریم. و ما نباید بترسیم از آن چیزی که اردنی‌ها و مصری‌ها و دیگران به ما می‌گویند... ما نباید از رادیکالیسم شیعه بترسیم، ما نباید یکه‌بخوریم زمانی که به ما می‌گویند رادیکالیسم شیعه؛ زیرا در واقع، ۱۹ نفری که حادثه یازدهم سپتامبر را ایجاد کردند، شیعه نبودند. آنان سنی بودند و ما باید به رژیم‌های عربی که می‌خواهند ما را بترسانند، بگوییم ما در واقع، یک مشکل دیگر نیز به نام رادیکالیسم سنی داریم» (Walker, 2006).

به‌طور خلاصه، شکل‌گیری هلال شیعی همزمان فرصت و تهدید برای کشورهای عمده عربی از جمله اردن، مصر و عربستان سعودی فراهم ساخت. اعلام شکل‌گیری هلال شیعی می‌توانست آمریکا را از توجه به مردم‌سالار سازی و فشار بر کشورهای عربی در این راستا منصرف ساخته و توجه تمام‌عیار این کشور را به تهدیدی با عنوان



«خیزش شیعی که ایران در ورای آن قرار دارد»، معطوف سازد. اما شکل‌گیری هلال شیعی می‌تواند تهدید جدی برای کشورهای عربی نیز باشد؛ زیرا موجب گسترش بی‌ثباتی در منطقه خاورمیانه و طولانی شدن نابسامانی داخلی در عراق شده و این امر به نوبه خود، این کشورها را نه تنها در مقابل امکان بی‌ثباتی هرچه بیشتر داخلی آسیب‌پذیرتر می‌سازد بلکه موجب تقویت اسرائیل در منطقه و برهم خوردن موازنه قوا به نفع رژیم صهیونیستی می‌گردد.

#### ۴. آمریکا و هلال شیعی؛ تناقض سیاستی

در آوریل ۲۰۰۸، جیمی کارتر - رئیس‌جمهور سابق آمریکا - در اقدامی کم‌سابقه در سوریه با خالد مشعل رهبر سیاسی حماس ملاقات کرد. هرچند این ملاقات توسط دولت بوش محکوم گردید، اما به این واقعیت اشاره داشت که آمریکا در صورتی می‌تواند در هدف اعلامی خود - مبنی بر ایجاد دولت فلسطینی و برقراری صلح تا پایان سال جاری - موفق باشد که حماس در مذاکرات گنجانیده شود. این واقعیت به‌خوبی در اجلاس ناموفق صلح خاورمیانه در آنابولیس در ۲۷ نوامبر ۲۰۰۷ نیز به منصفه ظهور رسید. در این اجلاس از حماس، حزب‌الله و ایران دعوت نشد. به عبارت دیگر، سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا مبنی بر عدم پذیرش و بایکوت بازیگرانی که حاضر نیستند امپال، خواسته‌ها و سیاست‌های آمریکا را بپذیرند، بی‌نتیجه خواهد بود. کارتر در مقاله‌ای در نیویورک‌تایمز این مطلب را تأیید می‌کند و می‌نویسد: «صلح در خاورمیانه از طریق مذاکره نه سیاست منزوی کردن، امکان‌پذیر است» (Carter, 2008).

اما به‌رغم این واقعیت، سیاست خاورمیانه‌ای دولت بوش به‌ویژه، پس از یازدهم سپتامبر بر اساس منزوی کردن مخالفان قرار داشته است. به عبارت دیگر، نگاه خاورمیانه‌ای آمریکا پس از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، بر اساس محور موافقان و مخالفان با سیاست جهانی این کشور تنظیم گردید و در نتیجه، کشورهای خاورمیانه به دو دسته موافقان و مخالفان سیاست خارجی آمریکا، تقسیم‌بندی شدند. ایران، سوریه، حزب‌الله لبنان و دولت حماس در فلسطین به عنوان مخالفان سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا شناسایی گردیدند. بر این اساس، تصور غالب در دولت بوش این است که آمریکا

می‌تواند با قدرت نظامی و کاربرد زور، مشکلات و بحران‌های خاورمیانه را حل کند و منابع تهدید امنیت ملی این کشور را ریشه‌کن نماید. افغانستان در سال ۲۰۰۱ و عراق در سال ۲۰۰۳ اشغال گردید. اما اشغال این دو کشور راه حل مشکلاتشان نبود، چه رسد به اینکه بخواهد حلال بقیه مشکلات خاورمیانه باشد. آمریکا البته، با درگیر ساختن ناتو در افغانستان موفق شد فشار بر خود را با سهم کردن دیگر اعضای ناتو کاهش دهد، اما به‌هرحال، بی‌ثباتی در افغانستان افزایش یافته است. تلاش برای ترور حامد کرزای در ۲۷ آوریل ۲۰۰۸ از یک سو (Walsh, 2008)، و حمله انتحاری طالبان در روز بعد که به کشته و زخمی شدن ۲۹ نفر منجر شد.<sup>۲۵</sup> از سوی دیگر، نشان از شکست آمریکا در ثبات‌سازی در افغانستان و ریشه‌کن کردن تروریسم دارد. از سوی دیگر، پس از ۵ سال اشغال نظامی عراق، ثبات در این کشور برقرار نشده است. هرچند برگزاری سه انتخابات در سال ۲۰۰۵ که منجر به انتخاب دولت موقت عراق، تصویب قانون اساسی و انتخاب مجلس این کشور گردید، امری مثبت تلقی می‌شود، اما بی‌ثباتی در عراق کاهش نیافته و تعداد کشته‌شدگان عراقی و نیروهای بین‌المللی به‌ویژه آمریکایی دائماً رو به افزایش بوده است. از مارس ۲۰۰۳ تاکنون (آوریل ۲۰۰۸) تعداد ۴۰۶۱ نیروی نظامی آمریکا در عراق کشته شده‌اند.<sup>۲۶</sup>

با توجه به ناکامی سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا به نظر می‌رسد اقدام دولت بوش در جهت فزاینده‌تری طبیعی باشد. در این میان ایران می‌تواند بهترین توجیه برای شکست سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا باشد. در واقع، به نظر می‌رسد دولت بوش به این نتیجه رسیده که تقصیر همه مشکلات خاورمیانه را به گردن ایران بیندازد. به عبارت دیگر، آمریکا به این نتیجه رسیده است که مشکلات و بحران‌های موجود خاورمیانه بدون حل مسئله ایران حل نخواهد شد. در واقع، دیدگاه سنتی به‌ویژه، در میان کشورهای عربی این بوده و هنوز هم است که مسائل خاورمیانه بدون حل مسئله منازعه اسرائیلی- فلسطینی حل نخواهد شد. اما آمریکا در حال حاضر تلاش می‌کند ایران را جایگزین اسرائیل به عنوان مهم‌ترین تهدید منطقه‌ای برای کشورهای عربی کند. نقش و نفوذ ایران در عراق، لبنان و فلسطین، روزبه‌روز بیشتر می‌شود و دولت بوش سیاست منزوی ساختن ایران و مقابله با آن را برگزیده است. این سیاست بر

اساس چهار اقدام بنا شده است که به سیاست‌های آمریکا در جنگ سرد در مقابله با شوروی، شباهت دارد؛

اولاً، آمریکا از طریق حضور نظامی در خاورمیانه، به دنبال مهار ایران و مقابله با نفوذ آن است. در واقع، ایران به شکل کامل توسط آمریکا محاصره نظامی شده است. اشغال افغانستان و عراق از یک سو، ایجاد پایگاه‌های نظامی در مناطق شمالی و جنوبی ایران (شامل قرقیزستان، گرجستان، آذربایجان، ترکیه، عربستان سعودی، بحرین، قطر، کویت، و امارات متحده عربی) از سوی دیگر، و همچنین، حضور ناوگان دریایی آمریکا در منطقه خلیج فارس، محاصره نظامی ایران را کامل کرده است. بدیهی است کشورهای عربی خلیج فارس با این سیاست آمریکا کاملاً همسو هستند؛ زیرا تضمین امنیت خود را در قرار گرفتن در چتر حمایت نظامی آمریکا می‌بینند. آمریکا همچنین، در سال‌های اخیر به دفعات به تهدید نظامی ایران پرداخته است. در آوریل ۲۰۰۸، بوش، رئیس جمهور، رایس وزیر خارجه و گیتس، وزیر دفاع آمریکا، ایران را تهدید به حمله نظامی کردند و هیلاری کلینتون نامزد ریاست جمهوری آمریکا از نابود ساختن ایران سخن راند. افزون بر این، عده‌ای معتقدند آمریکا در صورت لزوم از کاربرد سلاح هسته‌ای علیه ایران نیز پرهیز نخواهد کرد (Hersh, 2006).

ثانیاً، آمریکا در سال‌های اخیر به دنبال افزایش فشار بر ایران از هر طریق ممکن برای محدود کردن آن بوده است. مخالفت با دستیابی ایران به فناوری هسته‌ای، تلاش برای انتقال پرونده هسته‌ای ایران از آژانس بین‌المللی هسته‌ای به شورای امنیت، صدور سه قطعنامه توسط شورای امنیت و تحریم‌های اقتصادی ناشی از آن، اعلام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به عنوان نیرویی که به دنبال اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی است، اعلام سپاه قدس به عنوان یک گروه حامی تروریسم، و تخصیص ۷۵ میلیون دلار برای گسترش مردم‌سالاری در ایران، همگی در این راستا قرار دارد. در این مورد کشورهای عربی عمدتاً محتاطانه عمل نموده و سعی کرده‌اند آشکارا جانب آمریکا را نگیرند و از سیاست دوپهلوی بهره‌جویند.

ثالثاً، آمریکا می‌خواهد از طریق شکل‌دهی اتحاد منطقه‌ای در مقابل ایران، نفوذ این کشور را محدود سازد. کشورهای عربی محافظه‌کار مهم‌ترین هدف آمریکا در این اقدام

هستند تا بتواند با کمک آن‌ها اتحادی در مقابل ایران شکل دهد. این اتحاد در واقع، مبتنی بر مفروض آمریکا مبنی بر وجود دو گروه موافقان سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا و مخالفان آن (شامل ایران، سوریه، حزب‌الله و حماس) است. آمریکا برخلاف سیاست گسترش مردم‌سالاری که در طرح خاورمیانه بزرگ در سال ۲۰۰۴ اعلام شد، با حمایت از کشورهای محافظه‌کار عربی که همگی توسط حکومت‌های اقتدارگرا رهبری می‌شوند، قصد دارد تا جبهه‌ای متحد در مقابل نفوذ منطقه‌ای ایران شکل دهد. مسئله نگرانی این حکومت‌ها از تحولات عراق و بیداری شیعه می‌تواند موجب شود کشورهای عربی در مقابل ایران صف‌آرایی کنند، هرچند هنوز آمریکا در این اقدام موفق نبوده است. اجلاس صلح آنابولیس و سفرهای پی‌درپی مقامات آمریکایی به منطقه برای تشویق کشورهای عربی محافظه‌کار در جهت مشارکت در این دسته‌بندی جدید، ارزیابی می‌شود (Sicherman, 2007).

رابعاً، آمریکا فروش سلاح به کشورهای منطقه از جمله عربستان سعودی و اسرائیل را افزایش داده است. دولت بوش در اوت ۲۰۰۷ تصمیم خود مبنی بر فروش ۳۰، ۲۰ و ۱۳ میلیارد دلار سلاح را به ترتیب، به اسرائیل، کشورهای عربی خلیج فارس و مصر اعلام کرد. هم‌رایس و هم‌معاون وی نیکلاس برنز علت اصلی فروش سلاح به این کشورها به‌ویژه، کشورهای خلیج فارس را مقابله با ایران و موازنه قدرت ایران دانستند.<sup>۲۷</sup> هرچند مقابله آمریکا با ایران امری جدید نیست، همان‌گونه که نصر و تکیه اذعان می‌کنند، منافعی که آمریکا از این مقابله انتظار دارد، امری جدید است. دولت بوش معتقد است می‌توان از طریق مهار و کنترل ایران، همه مسائل و مشکلات خاورمیانه را حل کرد (Nasr & Takyeh, 2008). بر این اساس، آمریکا معتقد است می‌تواند دولت‌های عربی به‌ویژه عربستان سعودی و مصر را راضی کند که دولت کنونی نوری المالکی در عراق را به رسمیت شناسند؛ زیرا از دید دولت بوش، بی‌ثباتی در عراق موجب می‌شود نفوذ ایران گسترش یافته و شکل‌گیری بلوک شیعی تهدید جدی برای جهان عرب سنی باشد. تلاش‌های جدید آمریکا برای ترغیب کشورهای عربی برای گشایش سفارتخانه‌های خود در عراق در همین راستا صورت گرفت. همچنین، آمریکا معتقد است کشورهای عربی برای کاهش نفوذ ایران به حزب‌الله

لبنان فشار خواهند آورد. همچنین، کشورهای عربی و اسرائیل در کنترل حماس دارای منافع مشترک‌اند و این خود به حل مشکل اعراب و اسرائیل مساعدت خواهد کرد (Nasr & Takyeh, 2008).

به‌طور خلاصه، هرچند آمریکایی‌ها در حمله به عراق به مسئله خیزش شیعه - یکی از پیامدهای سرنگونی صدام حسین و تبعات آن - توجهی نداشتند، در حال حاضر، به دنبال استفاده از این فرصت در راستای تأمین منافع خود هستند. به عبارت دیگر، آمریکا می‌خواهد با استفاده از نگرانی کشورهای عربی از بیداری و قدرت‌گیری شیعه، یک اتحاد منطقه‌ای شامل کشورهای عربی و اسرائیل بر ضد ایران، سوریه، حزب‌الله و حماس تشکیل دهد. از دید دولت بوش، در صورتی که این اتحاد منطقه‌ای شکل گیرد، نفوذ ایران در منطقه کاهش خواهد یافت و نتایج زیر حاصل خواهد شد: اولاً، منزوی ساختن ایران باعث می‌شود تا بحران لبنان آن‌گونه که آمریکا، اسرائیل و کشورهای عربی می‌خواهند، یعنی تضعیف جناح حزب‌الله (و درنهایت، بی‌خاصیت کردن حزب‌الله یا حتی نابودی آن)، حل شود؛ ثانیاً، تضعیف ایران موجب می‌شود نقش آن در فلسطین کاهش یابد و حماس تضعیف گردد و در نتیجه، صلح میان فلسطین و اسرائیل با تشکیل دو دولت میسر گردد؛ ثالثاً، آمریکا می‌تواند با ترویج شیعه‌هراسی و ایران‌هراسی، کشورهای عربی را مجبور کند تا با به رسمیت شناختن دولت نوری المالکی در عراق، موجب ثبات در عراق و در نتیجه، کاهش نفوذ ایران در این کشور گردند. سفرهای گسترده مقامات آمریکایی در سال پایانی ریاست جمهوری بوش به خاورمیانه، نشان‌دهنده تلاش منسجم آمریکا برای تحقق این امر است؛ برای نمونه، می‌توان به سفر خاورمیانه‌ای بوش در ژانویه ۲۰۰۸ (به کشورهای اسرائیل، کرانه باختری، کویت، بحرین، امارات، عربستان سعودی و مصر)، سفر دیک چنی در مارس ۲۰۰۸ به عمان، عربستان سعودی، اسرائیل، کرانه باختری و ترکیه، سفرهای متعدد کاندولیزا رایس به منطقه در سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸، و سفر رابرت گیتس به منطقه (به عراق در دسامبر ۲۰۰۶، به بحرین در فوریه ۲۰۰۷ و به اسرائیل در آوریل ۲۰۰۷ و سفر مشترک به منطقه با رایس در اوت ۲۰۰۷)، اشاره کرد. اما تجربه گذشته به‌ویژه، سیاست خارجی آمریکا در دوره نزدیک به ۸ سال ریاست جمهوری بوش پسر، نشان از این واقعیت دارد که

این سیاست‌ها همگی منجر به افزایش بی‌ثباتی در منطقه خاورمیانه و درنهایت، تهدید جدی برای منافع آمریکا شده است (Takyeh, 2006, pp.118-150).

### نتیجه‌گیری

در این مقاله، ضمن بررسی مسئله هلال شیعی تلاش گردید به این پرسش پاسخ داده شود که طرح ایده هلال شیعی به نفع چه کسانی است (موجب چه فرصت‌هایی می‌شود) و فواید و مضرات آن (در واقع، تهدیدات آن) برای ایران، کشورهای عربی و آمریکا چیست. با بررسی سیاست‌های هریک از این سه بازیگر، دریافت می‌شود به‌ظاهر کشورهای عربی در طرح این مسئله به دنبال تأمین این هدف برآمدند که با ایجاد شیعه‌هراسی و ایران‌هراسی سعی کنند توجه آمریکا را از مسائل داخلی خود دور نگاه دارند. با توجه به سیاست اعلامی آمریکا در طرح خاورمیانه بزرگ در سال ۲۰۰۴، درحالی‌که این کشور سرمست پیروزی در عراق بود، مبنی بر ضرورت اصلاحات به‌ویژه مردم‌سالارسازی در منطقه، حکومت‌های اقتدارگرای منطقه با چالش جدی مواجه شدند و به مخالفت با آن پرداختند. اعلام شکل‌گیری هلال شیعی، ایده‌ای بود که به گفته یمانی<sup>۲۸</sup> توسط عربستان اما از زبان ملک عبدالله - پادشاه اردن - طرح شد تا به‌زعم آنان، آمریکا را متوجه خطر جدی‌تر از بحران مشروعیت در جهان عرب، یعنی خیزش شیعه در خاورمیانه کند (Yamani, 2008). آمریکا نیز که خود در عراق درگیر شده بود و به دنبال راه خروج می‌گشت، حضور و نفوذ ایران در منطقه را به عنوان ریشه همه مشکلات خاورمیانه تعریف کرد و با روگردانی از سیاست مردم‌سالارسازی در منطقه، بار دیگر به حکومت‌های اقتدارگرای عربی روی آورد تا با اتحادسازی جدید، بتواند نفوذ ایران و نیروهای همراه آن - یعنی سوریه، حزب‌الله و حماس - را در منطقه کاهش دهد و آن را کنترل کند.

این سیاست که بی‌شباهت به سیاست آمریکا در طول جنگ سرد نیست، نه تنها نمی‌تواند نفوذ ایران در منطقه را مهار کند بلکه منجر به بی‌ثباتی بیشتر در منطقه خواهد شد. دولت بوش تصور می‌کند می‌تواند با استفاده از نیروی نظامی و قدرت سخت بر مسائل و مشکلات در منطقه فائق آید و تجربه گذشته سیاست خارجی ناکام آمریکا در

خاورمیانه را نادیده می‌گیرد. دولت بوش و نومحافظه‌کاران که تحت تأثیر ایدئولوژی امپراتوری آمریکایی، چشم خود بر واقعیت‌ها را بسته‌اند؛ زیرا اسلاف خود بی‌ثباتی در خاورمیانه را افزایش خواهند داد. بی‌ثباتی به نفع هیچ‌یک از بازیگران منطقه، حتی خود آمریکا نیز نیست.

## یادداشت‌ها

۱. نواف عبید کشورهای مصر، ایران، عراق، عربستان سعودی، یمن، سوریه، لیبی، اردن، امارات متحده عربی، کویت، عمان، لبنان، فلسطین اشغالی، قطر و بحرین را در نظر گرفته است.
2. Shia revival
3. Shia rising
4. Shia axis
5. Pan- Shiism
6. Shia international
7. Shia renaissance
8. Shia bloc
9. Shia empire
10. Shiiteistan
11. Shia awakening
12. Shia arc
۱۳. گراهام فولر شیعیان ساکن کشورهای عربی را «مسلمانان فراموش شده» نام گذاشته است (Fuller & Franck, 1999).
14. <http://www.bayynat.ir/index/modules.php?name=News&file=print&sid=100>
15. belief system
16. <http://sepehrnews.ir/?p,10307>
17. <http://www.isna.ir/Main/NewsView.aspx?ID=News-877724&Lang=P>
18. <http://www.bfnews.ir>
19. [http://www.lakzaee.com/index.php?option=com\\_content&task=view&id=592&Itemid=47](http://www.lakzaee.com/index.php?option=com_content&task=view&id=592&Itemid=47)
20. Walid Eido
۲۱. ولید عیدو، نماینده سنی پارلمان لبنان و از اعضای ائتلاف ۱۴ مارس بود که در ژوئن ۲۰۰۷ ترور شد. البته این مقاله به تلویح، می‌خواهد این ترور را به گردن نیروهای شیعه در لبنان بیندازد.
22. decapitation
23. democratic preemption

۲۴. رک. «تنش در مناسبات آمریکا و عربستان سعودی پس از یازدهم سپتامبر: پیامدها برای ایران» در حاجی یوسفی، ۱۳۸۳.

25. <http://counterterrorismblog.org/newslinks/2008/04>

26. <http://icasualties.org/oif>

27. <http://www.npr.org/templates/story/story.php?storyId=12349890>

۲۸. مایی یمانی، دختر زکی یمانی - وزیر اسبق نفت پادشاهی عربستان سعودی - است.

### کتابنامه

امیراحمدی، هوشنگ و منوچهر پروین (۱۳۸۲)، *ایران پس از انقلاب اسلامی*، ترجمه علی مرشدی زاد، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.

حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۳)، *ایران و خاورمیانه: گفتارهایی در سیاست خارجی ایران*، تهران: مرکز بررسی های استراتژیک.

همو (۱۳۸۴)، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو تحولات منطقه ای*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

همو (۱۳۸۷)، «انقلاب اسلامی و تغییر و تداوم در سیاست خارجی ایران»، در *جستارهایی در انقلاب اسلامی ایران*، به گردآورندگی دکتر جلال درخشه، تهران: دانشگاه امام صادق (ع) (در دست انتشار).

رضانی، روح الله (۱۳۸۰)، *چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.

روزنامه کیهان، ۲۲ مهر ۱۳۸۵.

سجادپور، محمدکاظم (۱۳۸۳)، *چارچوب های مفهومی و پژوهشی برای مطالعه سیاست خارجی ایران*، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

فارسون، سمیح و مشایخی، مهرداد (۱۳۷۹)، *فرهنگ سیاسی در جمهوری اسلامی ایران*، ترجمه معصومه خالقی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.

Ayoob, Mohammed (2005), "Deciphering Islam's Multiple Voices: Intellectual Luxury or Strategic Necessity?", *Middle East Policy*, XII,3, Fall.

Bronson, Rachel (2005), "Where Credit is Due: The Provenance of Middle East Reform", *The National Interest*, Summer.

Carter, Jimmy (2008), "Pariah Diplomacy", *New York Times*, 28 April.

CIA: The World Fact Book (2007), Internet.



- Ehteshami, A. (2006), "The Middle East: Between Ideology and Geo-politics", in Mary Buckley and Robert Singh, eds., *The Bush Doctrine and the War on Terrorism*, London: Routledge.
- Ehteshami, A. and Mahjoob Zweiri (2007), *Iran and the Rise of Its Neoconservatives*, London: I.B. Tauris.
- Ehteshami, A. and Wright, Steven (2007), "Political Change in the Arab Oil Monarchies: From Liberalization to Enfranchisement", *International Affairs*, 83,5: 913-932.
- Escobar, Pepe (2007), "Shiitestan", in Michel Korinam and John Laughland, eds., *Shia Power: Next Target Iran?* London: Vallentine Mitche; Academic.
- Fuller, Graham and Francke, Rend (1999), *The Arab Shia: The Forgotten Muslims*, New York: St. Martin's Press.
- Gause, Gregory et al. (2007), "The Future of the Middle East: Strategic Implications for the United States", *Middle East Policy*, XIV,3, Fall.
- Gawdat Bahgat (2001), "Managing Dependence: American- Saudi Oil Relations", *Arab Studies Quarterly*, vol. 23, Issue 1.
- Glazov, Jamie (2003), "Symposium: The Future of U.S.-Saudi Relations", *Frontpage Magazine*, July 11, Internet.
- Hersh, Simon (2006), "The Iran Plans", *New Yorker*, April 17.
- Nasr, Vali (2006), *The Shia Revival: How Conflicts Within Islam Will Shape the Future*, New York: W.W. Norton & Company.
- Nasr, Vali and Takeyh, Ray (2008), "The Costs of Containing Iran: Washington's Misguided New Middle East Policy", *Foreign Affairs*, 87,1, January/February.
- Obeid, Nawaf (2006a), "A Shia Crescent and the Shia Revival: Myths and Realities", Saudi National Security Project, September, Internet.
- Id. (2006b), "Stepping into Iraq: Saudi Arabia Will Protect Sunnis If the U.S. Leaves", *Washington Post*, November 29.
- Parsi, Trita (2007), *Treacherous Alliance: The Secret Dealings of Israel, Iran, and the United States*, New Haven: Yale University Press.
- Sefr al-Hawali (1991), *Kissinger's Promise and the American Aims in the Gulf*, Riyadh: al-Saudia.
- Sicherman, Harvey (2007), "Annapolis: Three-Ring Diplomacy", *Foreign Policy Research Institute*, December.
- Takeyh, Ray (2006), *Hidden Iran: Paradox and Power in the Islamic Republic*, New York: Times Books.

Terhalle, Maximilian (2007), "Are the Shia Rising?", *Middle East Policy*, XIV,2, Summer.

Walker, Martin (2006), "The Revenge of the Shia", *Wilson Quarterly*, Autumn.

Walsh, Declan (2008), "Karzai survives Taliban assassination attempt during military parade", *The Guardian*, April 28.

Wright, Robin and Baker, Peter (2004), "Leaders Warn against forming religious state", *Washington Post*, 8 December.

Yamani, Mai (2008), "The Two Faces of Saudi Arabia", *Survival*, 50,1: 143-156.

Al Jazeera News (2006), 12 April, at <http://english.aljazeera.net>.

Asharq al-Awsat (2005), November 29 ([www.asharqalawsat.com](http://www.asharqalawsat.com))

[counterterrorismblog.org/newslinks/2008/04](http://counterterrorismblog.org/newslinks/2008/04)

[en.wikipedia.org/wiki/Arab\\_League](http://en.wikipedia.org/wiki/Arab_League)

[icasualties.org/oif](http://icasualties.org/oif)

[sepehrnews.ir/?p,10307](http://sepehrnews.ir/?p,10307)

[www.bayynat.ir/index/modules.php?name=News&file=print&sid=100](http://www.bayynat.ir/index/modules.php?name=News&file=print&sid=100)

[www.imam-khomeini-isf.com](http://www.imam-khomeini-isf.com)

[www.iranfocus.com/modules/news/article.php?storyid=1123](http://www.iranfocus.com/modules/news/article.php?storyid=1123)

[www.iranfocus.com/](http://www.iranfocus.com/) 31 December 2004

[www.isna.ir/Main/NewsView.aspx?ID=News-877724&Lang=P](http://www.isna.ir/Main/NewsView.aspx?ID=News-877724&Lang=P)

[www.lakzaee.com/index.php?option=com\\_content&task=view&id=592&Itemid=47](http://www.lakzaee.com/index.php?option=com_content&task=view&id=592&Itemid=47)

[www.npr.org/templates/story/story.php?storyId=12349890](http://www.npr.org/templates/story/story.php?storyId=12349890)

[www.tabnak.ir](http://www.tabnak.ir)

[www.zerotime.org/27/3/1385](http://www.zerotime.org/27/3/1385)